



سید محمد سادات اخوی | تنفسی در یاد روح بخش «امام حسن (ع)»



عنوان: آکنه زبانی

ناشر: کتابستان معارف

نویسنده: سید محمد سادات اخروی

طراح جلد: محمد صابر شیخ رضایی

صفحه آرا: حامد عطائی فرزانه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۰۸-۴۳-۸

چاپ: اول ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: جواهری

کتابستان تهران: خیابان انقلاب، خیابان لبافی نژاد، بین منیری جاوید و ۱۲ فروردین، پلاک ۱۹۱

تلفن: ۶۶۹۶۲۹۵۹-۶۶۹۶۲۹۶۰

کتابستان قم: خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه چهارم، پلاک ۴۲۵

تلفن: ۰۲۵-۳۱۰۷۴ / همراه: ۰۹۱۲۶۳۶۶۹۶۲

پایگاه اینترنتی: www.Ketabestan.net

اینستاگرام: Ketabestan.ir

حقوق چاپ و نشر برای انتشارات کتابستان معرفت محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

بیشگفتار

۱

آدمی را امیدهایی است که تا به آنها نرسد، دل و جاننش آسوده نمی‌شود. بعضی از امیدها با آدمی زاده می‌شوند... کمی که بزرگتر می‌شود، امیدها نیز عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شوند... و آدمی یاد می‌گیرد که به دنبال‌شان برود. گاهی آرزوها بیشتر می‌دوند و تو... تا می‌آیی به غباری از یافتن‌شان برسی، از تو دور شده‌اند. گاهی همپای تومی‌دوند... و تویی دانی. گاهی می‌ایستند تا به آنها برسی. از اینجا، کارت سخت می‌شود. چون ممکن است آرزوهایت را درست نشناخته باشی و بعد از رسیدن به آنها، از همه‌شان عبور کنی. آفرینش این کتاب، یکی از آرزوهای من بود... حتی اگر به قلمی دیگر نوشته می‌شد هم خوشحال می‌شدم... اما انکار نمی‌کنم که بسیار غبطه می‌خوردم به نویسنده‌اش... به خاطر این که اثر تحفه‌ای نوشته شده نمی‌گویم... به خاطر این می‌گویم که اگر کاری برای «امام حسن (ع)» بشود، حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س) شاد می‌شوند... این را از انبوه حدیث و روایت و مشاهده علما می‌گویم.

۲

نوشتن این کتاب به پیشنهاد استادام (شما از سوی بخوانید: به امر استادام).

حضرت «آقای سید مهدی شجاعی» آغاز شد.

یک سال و دو سه ماه طول کشید تا برگ‌های آخر کتاب نیز نوشته شدند. نوشتنش بسیار دشوار بود. چون نخستین زمانی بود که می‌نوشتم... و حالا که در جایگاه «چندمین» منتشر می‌شود؛ برای خودم بخش‌هایی از آن، «شکر» و «شکر» جان دارد...

زمان «دویدن تا مردی که جلوتر است»، سبب آشنایی بیشتر با «آشیخ حسین مشکوری» و «محمد آقای حقی» شد. اولی پیشنهاد دهنده نوشتنش شد و دومی ناشر نهایی‌اش.

پس از آن نیز زمان «رسیدن به خاتونی که می‌رود» منتشر شده است. اما این اثر ناچیز، تنها یک ادای «دین» است به جان رسول خدا و چشم و چراغ فاطمه زهرا و امیرمؤمنان (صلوات خدا بر آنان).

نوجوان بودم که به گل روی پدر بزرگ مادری‌ام زنده‌یاد «حاج محمد علی گهرمیان» (شاعر، دعاخوان و هیئت‌دار)، هیئت شدم.

یادم نمی‌رود که اغلب در شب‌های مربوط به «امام حسن (ع)»، برنامه هیئت، به هم می‌ریخت.

همه هماهنگی‌ها می‌شد اما سخنران یا مداح دیر می‌رسیدند و سرانجام، مجلس به خوبی برگزار نمی‌شد.

در یکی از شب‌های دهه ۶۰ خورشیدی که مقارن شب تولد امام حسن (ع) در ماه مبارک رمضان بود؛ چند مداح غیردعوتی آمدند و مرحوم پدر بزرگ هم چاره‌ای نداشت جز این که به همه‌شان اعتماد کند... وگرنه محفل، بی‌مداح می‌ماند.

یکی از مداحان اهل بیت (ع) به خاطر ناواردی یا سهل‌انگاری یا دلیلی دیگر، شعرهایی خواند که روانم پریشان شد.

با همان اندک آگاهی از ادبیات، عصبی شدم.

احساس می‌کردم شعرها بیش از عرض ارادت، «معر» بودند... کم محتوا و سطحی.

در یک لحظه ناگهان، «آرزو» کردم که ای کاش می‌شد و شعر می‌سرودم.